

نام‌ها و یادها

کمن نام نیک بزرگان، نمان
بوستان، سعدی

چو خواهی که نامت بود جاودان



راز موفقت

کوچه‌ها و میدان‌های خالی شهر توس، هر روز جایگاه کودکانی بود که گرد هم می‌آمدند و چند ساعتی به بازی و شادی و خنده‌های کودکانه سپری می‌کردند.

در این میان، نصیرالدین، هر روز لوح و کتاب در زیر بغل می‌نهاد و آرام از کوچه‌ها می‌گذشت و خود را به محضر درس استاد می‌رساند. بازی او مطالعه و تحقیق بود و فریادهای کودکانه‌اش، بحث و مناظره با دیگر شاگردان و شادابی‌اش هنگامی بود که مسئله‌ای را حل می‌کرد و پاسخ دلخواهش را می‌یافت. پیوسته درباره‌ی جهان و آن چه در اطرافش می‌گذشت، تفکر می‌کرد. در مغز کوچک او، پرسش‌های شگفت و بزرگ نهفته بود. چهار دیواری محضر استاد حاسب، جایگاهی بود که طنین پرسش‌های او هر روز در آن می‌پیچید و به گوش استاد و شاگردانش می‌رسید و همه را شگفت‌زده می‌کرد. هیچ چیز مانند درس و بحث به روح ناآرام او آرامش نمی‌داد.

روزها می‌گذشت و هر روز، درخت وجود نصیرالدین پربارتر می‌شد، اما هرچه بیش‌تر می‌آموخت، عشق و علاقه‌اش به دانش‌اندوزی نیز بیش‌تر می‌شد. به تشنه‌ای می‌مانست که ساعت‌ها در بیابانی خشک و زیر نور خورشید فروزان مانده است و سپس به آب می‌رسد؛ ولی هرچه از آن می‌نوشد، کوی تشنه‌تر می‌شود.

همه‌ی آنانی که نصیرالدین را می‌شناختند و با او هم‌درس بودند، در هر جا که سخن از هوش و فراست و زیرکی به میان می‌آمد، یک صدا نام او را بر زبان می‌راندند. همگی بر این باور بودند



درسی را که آنان یک ساله به پایان می‌رسانند، نصیرالدین در یک ماه فرا می‌گیرد. آن هنگام که نصیرالدین در محضر استاد حاسب و استاد حمزه، حاضر می‌شد، روی سخن استادان با او بود، زیرا تنها نصیرالدین بود که پاسخ همه‌ی پرسش‌های آنان را می‌دانست. روزی در محضر استاد حمزه، یکی از شاگردانی که در کنار نصیرالدین نشسته بود، گفت: «من نام تو را کوه آهن نهاده‌ام».

نصیرالدین پرسید: «چرا چنین می‌گویی»؟

شاگرد گفت: «زیرا تو خستگی نمی‌شناسی. با این که دوازده سال بیش‌تر نداری و نمی‌از روز را در محضر استاد حاسب و نمی‌دیگر را، چون من، در محضر استاد حمزه می‌گذرانی، هیچ‌گاه در رخسار تو آثار خستگی نمی‌بینم؛ انا من که هجده سال دارم و از تو قوی‌ترم و تنها نمی‌از روز را در محضر استاد حمزه می‌گذرانم، در پایان روز خسته می‌شوم».

نصیرالدین پس از شنیدن این سخن خندید و گفت: «پس این نیز بدان که من در کنار پدرم می‌نشینم و درس‌هایی را که در روز فرا گرفته‌ام، با او بحث و گفت‌وگو می‌کنم. شب‌ها، آن‌گاه که شهر توس در آرامش فرو رفته است و همه‌بی‌صدا خوابیده‌اند، ساعاتی کنار باغچه می‌ایستم

و به آسمان، ستاره‌های نقره‌فام و ماه که چون طرفی سیمکون می‌درخشد می‌نگرم و غرق اندیشه و خیال می‌شوم».

جوان پرسید: «برای چه به ماه و ستارگان می‌اندیشی؟»

نصیرالدین پاسخ داد: «برای این که بدانم آنان چیستند و در این فضای بی‌کران چگونه شناورند و این، تنها یکی از اندیشه‌های من درباره‌ی آن‌هاست. من از دیدن ماه و ستارگان و آسمان بی‌کران و تفکر در آن‌ها، درس خداشناسی می‌آموزم».

- شگفتا! با این همه، تو باز هم روزها هشیارتر و بیدارتر از من و دیگران، درس را فرا می‌گیری. بگو بدانم راز موفقیت تو چیست و چرا هرگز خسته و آزرده نمی‌شوی؟

- تنها یک چیز و آن نیز این است که تو می‌خواهی بخوانی و من می‌خواهم بدانم.

- پس به همین سبب است که بسیار می‌خوانی و آن چه استادان در سینه دارند از آنان مشتاقانه می‌آموزی و در گنجینه‌ی وجود خود جای می‌دهی.

آخرین پرسش

پیرمردی که سال‌های عمرش به هفتاد و هفت رسیده بود، در بستر بیماری، واپسین لحظات زندگی را می‌گذراند. در تن رنجورش رمقی باقی نمانده بود و کلمه شمع وجودش به خاموشی می‌گرایید، بستگانش با چشمانی اشکبار نگران حال وی بودند. آن‌گاه که نفس او به شماره افتاده بود، دوستی فقیه و دانشمند بر بالین وی حاضر آمد و با اندوهی بسیار، دست نوازش بر سر و رویش کشید. مرد بیمار با کلماتی مقطع از دوست دانشمندش تمنا کرد که یکی از مسائل علمی را که زمانی با

وی در میان گذاشته بود، باز گوید. فقیه گفت: ای دوست گرامی، اکنون چه جای این پرسش است؟ بیمار با تعرض پاسخ داد: «ای مرد، کدام یک از این دو بهتر است: این که مسئله بدانم و بمیرم یا نادانسته و جاهل درگذرم»؟

مرد فقیه مسئله را بازگفت و سپس از جای برخاست و دوست بیمار را ترک کرد؛ هنوز چند قدمی دور نشده بود که شیون از خانه ی بیمار برخاست؛ بیمار پاسخ خویش را یافت و آرام و خندان دیده از جهان فرو بست. او دانشمند بلند آوازه ی ایرانی، ابوریحان بیرونی در قرن پنجم هجری بود. این شیوه ی علم جویی و یادگیری، همان سفارش پیامبر بزرگوار اسلام (ص) است که فرمود: «أَطْلُبُ الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» (زکواره تا گور دانش بجوی).



- ۱- چرا هم کلاسی خواجه نصیر به او لقب کوه آهن داد؟
- ۲- چرا ابوریحان بیرونی در آخرین لحظات عمر خود اصرار داشت مطلب جدیدی بیاموزد؟
- ۳- راز موفقیت دانشمندان بزرگ در چیست؟
- ۴-

دانش های زبانی و ادبی



نکته ی اول:

نصیرالدین، آرام از کوجه می گذشت.

نصیرالدین دیروز آرام از کوچه گذشت.

ابوریحان دوباره پرسید.

دانشمند، بسیار می خواند و مشتاقانه می پرسد.

همان گونه که در جمله های بالا می بینید کلماتی مانند «آرام»، «دیروز»، «دوباره»، «بسیار» و «مشتاقانه» توضیحاتی درباره ی فعل جمله می دهند. مثلاً در جمله ی اول، کلمه ی «آرام» چگونگی و حالت «گذشتن» را بیان می کند و در جمله ی دوم «دیروز» زمان فعل «گذشت» را مشخص می کند. به این نوع واژه ها **قید** می گویند. قید کلمه یا ترکیب هایی است که مفهوم مکان، حالت، زمان، تردید، یقین، تکرار و ... را به فعل جمله اضافه می کند. هر جمله می تواند قیدهای گوناگون داشته باشد.

نکته ی دوم: بسیاری از اوقات، داستانی که می شنویم یا فیلم و نمایشی که تماشا می کنیم، موضوع یا حوادث و رویدادهای آن را قبلاً خوانده یا شنیده ایم. آن چه باعث می شود دوباره متن را با اشتیاق بخوانیم یا نمایش را نگاه کنیم، **فضاسازی و بازسازی رویدادهایی** است که نویسنده یا کارگردان به کار می گیرد.

هنر نویسندگان خوب و هنرمندان بزرگ در نحوه ی بیان، توصیف و فضاسازی است. در فیلم ها، رنگ، موسیقی و نور به فضاسازی و القای بهتر صحنه ها و مفاهیم کمک می کند. مثلاً در تعزیه، رنگ لباس اشقیاء، سُرخ و رنگ لباس اولیا سبز است که رنگ، در حقیقت شخصیت آن ها را بیان می کند. اکنون به دو نمونه ی زیر توجه کنید:

— من شب ها می اندیشم.

— من شب ها، آن گاه که شهر توس در آرامش فرو رفته است و همه بی صدا خوابیده اند، ساعاتی کنار باغچه می ایستم و به آسمان، ستاره های نقره فام و ماه که چون ظرفی سیمگون می درخشد، می نگرم و غرق اندیشه و خیال می شوم.

نویسنده در جمله ی دوم با توصیف ها و فضاسازی، صحنه ی جدیدی را خلق می کند که جذاب، زیبا و گیراتر است و ما را با نوشته و احساس نویسنده بیش تر همراه می کند. در نوشتن از فضاسازی به خوبی می توان بهره گرفت.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی فضا سازی (رنگ، نور، موسیقی، صحنه‌پردازی و ...) یکی از موارد زیر گفت و گو کنید.
 - الف) یکی از داستان‌هایی که خوانده‌اید.
 - ب) یکی از تعزیه‌هایی که دیده‌اید.
 - پ) نمایش یا فیلمی که دیده‌اید.
- ۲- داستان ابوریحان بیرونی را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.
- ۳- درباره‌ی نام مدرسه یا کوچه و خیابان خود، گفت و گو کنید.



- ۱- نویسنده برای بیان علاقه‌مندی خواجه نصیر به علم و دانش اندوزی، چه تشبیهی به کار برده است؟
 - ۲- هم خانواده‌ی کلمات زیر را بنویسید.
مسائل، موقّیّت، ضعف، جاهل، حضور، مناظره
 - ۳- حدیث دیگری درباره‌ی اهمیت علم آموزی بنویسید.
 - ۴- چهار جمله از درس بنویسید و «قید»‌های آن‌ها را مشخص کنید.
 - ۵- عبارت زیر را در دو سطر توضیح دهید.
«تو می خواهی بخوانی و من می خواهم بدانم».
 - ۶- انشا

- ۱- استفاده از «فضا سازی» (توصیف حالات و رنگ، ویژگی‌های دقیق و ...)
بر زیبایی و تأثیرگذاری انشا می‌افزاید.
- ۲- استفاده از نظرها و تجربه‌های دیگران برای تقویت نویسندگی، مفید است.

زن پارسا



نقل است آن شب که رابعه، (رابعهی عدویّه از زنان عارف، پرهیزگار و بزرگ قرن دوم هجری) در وجود آمد، در خانگی پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپسند و چراغ نبود. پدر او را سه دختر بود. رابعه چهارم بود. از آن، رابعه گویند؛ پس عیال با او گفت: «به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه». پدر رابعه عهد کرده بود که از مخلوق هیچ نخواهد. برخاست و به در خانگی آن همسایه رفت و باز آمد و گفت: «خفته اند». پس دل تنگ بخت و پیغمبر [را]، علیه الصلاة والسلام، به خواب دید. گفت: «غمگین مباش، که این دختر، سیده ای است که هفتاد هزار [از] امت من در شفاعت او خواهند بود».

چون رابعه بزرگ شد، پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران مستغرق شدند و رابعه به دست ظالمی افتاد. او را به چند درم بفروخت. آن خواجه او را به رنج و مشقت، کاری فرمود. روزی، بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد و گفت: «الهی! غریبم و بی مادر و پدر و اسیرم و دست شکسته. مرا از این همه، هیچ غم نیست، الا رضای تو می باید تا بدانم که راضی هستی یا نه؟». آوازی شنید که «غم مخور، فردا جاهیت خواهد بود چنان

که مقربان آسمان به توانزند».

پس رابعه به خانه رفت و دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز برپای بودی. شبی خواجه از خواب درآمد. آوازی شنید. نگاه کرد، رابعه را دید در سجده، که می گفت: «الهی! تو می دانی که هوای دل من در موافقت فرمان توست و روشنایی چشم من در خدمت درگاه تو. اگر کار به دست من استی، یک ساعت از خدمت نیا سود می. انا تو مرا زیر دست مخلوق کرده ای. به خدمت تو، از آن دیر می آیم».

شبی دزدی درآمد و چادرش برداشت. خواست تا ببرد، راه ندید. چادر بر جای نهاد. بعد از آن، راه باز یافت. دگر بار چادر برداشت و راه باز ندید، هم چنین تا هفت نوبت. از گوشه ی صومعه آواز درآمد که ای مرد، خود را رنج مدار که او چند سال است تا به ما دل سپرده است. ابلیس، زهره ندارد که گردد او گردد. دزد را کی زهره ی آن بود که گردد چادر او گردد؟ تو خود را مرنجان ای طرار! که اگر یک دوست خفته است دوست دیگر بیدار است.

تذکره الاولیا، عطار نیشابوری

مادر حنک

پس از بردار کردن امیر حنک وزیر، حنک قریب هفت سال بردار بماند، چنان که پای هایش همه فرو تراشید و خشک شد، چنان که اثری نماند، تا به دستور ی فرو گرفتند و دفن کردند، چنان که کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست و مادر حنک زنی بود سخت جگر آور. چنان شنیدم که دو - سه ماه از او این حدیث، نهان داشتند؛ چون بشنید، جزعی نکرد

چنان که زنان کنند، بلکه بگریست به درد، چنان که حاضران از دردی خون گریستند؛ پس گفت:
«بزرگا مردا، که این پسر م بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بد و داد و پادشاهی چون
مسعود آن جهان».

و ماتم پسر، سخت نیکو بداشت و هر خردمند که این بشنید، پسندید و جای آن بود.
تاریخ بیستی، ابوالفضل بیستی



- ۱- چرا پدر رابعه شب تولد او دلتنگ خواهید؟
- ۲- چرا درس با عنوان «زن پارسا» آمده است؟
- ۳- دو متن درس، چه شباهت‌هایی با هم دارند؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اول:

پیش از این با نمونه‌هایی از نثر گذشته (دیروزی) و چند ویژگی آن آشنا شدیم. نوشته‌های این درس، متن‌هایی از آثار گذشته هستند که در حدود هزار سال پیش نوشته شده‌اند. به جمله‌هایی از متن دقت کنید:

- بیفتاد و دستش بشکست.
- دایم، روزه داشتی و همه‌ی شب نماز کردی و تا روز بر پای بودی.
- مادر حسنگ، زنی بود سخت جگر آور.

اگر قرار باشد جملات را به فارسی امروز بنویسیم، در ساخت فعل و ترتیب اجزای جمله، چه تغییری ایجاد می‌شود؟

در جمله‌ی اول، «ب» در آغاز افعال حذف می‌شود :
بیفتاد ← افتاد.

در جمله‌ی دوم به جای «ی» پایانی افعال، «می» استمراری به اول آن‌ها افزوده می‌گردد :
داستی ← می‌داشت

در جمله‌ی سوم، جای اجزای جمله تغییر می‌یابد :

مادر حسنک زنی بود سخت جگرآور ← مادر حسنک زنی سخت جگرآور بود.

البته در **بازگردانی یک متن کهن به متن امروزی**، تنها در ساخت فعل‌ها و جابه‌جایی اجزای

جمله تغییر پدید نمی‌آید بلکه واژه‌ها نیز به واژه‌های امروزی تبدیل می‌شوند :

جگرآور ← شجاع، روزه‌داستی ← روزه‌می‌گرفت، نماز کردی ← نماز می‌خواند

نکته‌ی دوم : نوشتن شرح حال بزرگان علم و ادب از گذشته تاکنون مرسوم بوده است. به این گونه کتاب‌ها **تذکره** می‌گفتند. تذکره به معنی یادآوری است. در این کتاب‌ها زندگی، آثار و احوال و سخنان بزرگان مطرح می‌شود.

متن «زن پارسا» از کتاب «تذکره‌الاولیا»ی عطار نیشابوری است. این کتاب به شرح احوال و گفتار تعدادی از عارفان و پارسایان پرداخته است.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی نمونه‌هایی از فداکاری زنان ایرانی در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، گفت‌وگو کنید.
- ۲- درباره‌ی ویژگی‌های مشترک شخصیت اصلی دو متن درس گفت‌وگو کنید.
- ۳- با همکاری گروه، درباره‌ی یکی از شخصیت‌های نیکوکار منطقه‌ی خود گفت‌وگو کنید.
- ۴-

- ۱- با کلمه‌های زیر، جمله بسازید.
نیکوکاری، آموزنده، پارسا، جگرآور، مشقت
- ۲- متن «مادر حسنگ» را به نثر امروزی، بازنویسی کنید.
- ۳- معادل فارسی واژه‌ها و ترکیب‌های زیر را بنویسید.
الّا، طرّار، علی الصّباح
- ۴- چهار نمونه فعل ماضی استمراری که در قدیم کاربرد داشته‌اند، از متن انتخاب کنید و بنویسید.
- ۵- انشا

- ۱- هرگاه در انشا، از زبان شخصیت‌ها سخن می‌گوییم لازم است به موقعیت، شخصیت، زبان، بیان و نوع واژه‌ها توجه کنیم.
- ۲- یکی از راه‌های معرفی شخصیت‌ها و نوشتن درباره‌ی آن‌ها، استفاده از قالب «نمایش‌نامه» و «داستان» است.



- درباره‌ی یکی از موضوع‌های زیر تحقیق کنید و شرح حال یکی از زنان را بنویسید.
- الف) زنان بزرگ تاریخ اسلام
 - ب) زنان شاعر یا دانشمند
 - پ) مادر یا همسر شهید
 - ت) زنان فداکار

زمزمه‌ی محبت

سال‌ها آرزویم این بود که دوباره چهره‌ی زیبای استادم را ببینم. به نشانه‌ی احترام در برابرش زانو بزنم و پاسخ پرسش‌هایم را از کلامش بشنوم. اکنون مدت‌ها از آن زمان می‌گذرد. در آن هنگام دختری چهارده ساله بودم. اینک پس از سال‌ها در پیشگاه استادم حضور یافته‌ام تا اگر قبول کند، از زندگانی خود و فراز و نشیب‌های آن و چگونگی دست‌یابی به مقام والای علمی بگوید.

اکنون ابوریحان محمدبن‌احمد بیرونی به من (ریحانه بنت‌الحسین خوارزمی) این‌گونه روایت می‌کند:

اما بعد، پدر و مادرم – که رحمت حق بر آنان باد – شوق آموختن را در من به وجود آورده بودند. در شش سالگی، به مکتب رفتم. در آن جا خواندن و نوشتن یاد گرفتم و سوره‌های کوچک قرآن را از برکردم. نخستین روز درس، برایم بسیار شیرین و خاطره‌انگیز بود.

مادرم، مهرانه، پس از آن که بهترین لباس را بر من پوشاند، مرا از زیر قرآن گذراند و بدرقه‌ام کرد. پدرم، استاد احمد اخترشناس، دست مرا گرفت و به سوی مکتب برد. در طول راه، آداب رو به روشن شدن با معلم را به من آموخت. مکتب دار که پدرم را می‌شناخت، با شنیدن صدای پدرم، از جای برخاست، پیش آمد و با او احوال‌پرسی کرد. من دست مکتب‌دار را بوسیدم و او صورت مرا بوسید و جایی در کنار خود برای تشکجه‌ی من معین کرد. آن روز و آن نگاه‌های پر مهر معلم، هیچ‌گاه از نظرم دور نمی‌شود. همیشه هنگام نماز، برای چند کس دعا می‌کنم که یکی از آنان، نخستین آموزگارم در این مکتب است. درس او زمزمه‌ی محبت بود. گرچه دیری نپایید، اما اثرش عمیق و ماندگار بود. یک سال

در آن مکتب بودم و در آن جا شوق یادگیری من بیش تر شد.

پس از آن، بر اثر بدگویی حسودان، پدرم از دربار خوارزم شاه رانده شد و به ناچار به روستا رفتیم، مدتی از مکتب دور شدم، ولی پدرم آموزگار قرآن و حساب و هندسه‌ی من شد، تا آن که به مکتب آن جا رفتم. مهارت نوشتن، خواندن و حساب کردن را یاد گرفتم. معلم مکتب را «جناب آقا» می گفتند. جناب آقا مرا با دانش اخترشناسی، ریاضی و حکمت آشنا کرد. او اجازه داد که از کتاب‌هایش استفاده کنم. پدرم نیز چندین جلد کتاب ریاضی و ستاره‌شناسی در خانه داشت. این کتاب‌ها مرا به خودآموزی علاقه‌مند کردند.

پدرم بر اثر سگته درگذشت و جناب آقا هم در جوار حضرت حق آرمید. از آن پس، بخشی از وظایف پدر برگردن من نهاده شد و ناگزیر، نگهبان و نان‌آور و مرد خانه شدم و در اوان نوجوانی به جای پدر به کشاورزی پرداختم، نامه و عریضه برای مردم نوشتم و چرخ زندگی را گرداندم.

شوق به آموزش و یادگیری که بزرگ‌ترین میراث پدر بود، خاطره‌ی نخستین روز مدرسه، رفتار پسندیده‌ی اولین آموزگار و نوری که از سوی خداوند بر دلم تابید، راهبرم شد. طبیعت، کتابم شد. آموزگارم، همه‌ی مردمان کوچه و بازار شدند، راه و روشم، دقت و تفکر در آفرینش و تلاش برای رسیدن به جایگاه والای انسانی بود و از خدای مهربان می‌خواستم که مرا به راه راست بدارد.

در این راه، پیش می‌رفتم که روزگار مرا با استادی فرزانه و امیری فرهنگ‌پرور و صاحب اندیشه به نام «امیر نصر» آشنا کرد و از آن پس من به مدرسه‌ی سلطانی خوارزم وارد شدم.

من از همه کس، همه چیز و از همه جا آموختم. همیشه چشم‌هایم برای دیدن و گوش‌هایم برای شنیدن، باز بود. استادان بزرگ من، مردم کوچه و بازار بودند. اما بزرگان دیگری نیز بودند که نزد آنان به انگیزه‌ی آموختن، شاگردی کردم، احترام گذاشتم و درس‌ها آموختم.

هیچ‌گاه روزها نخوابیده‌ام و جز دو روز در سال – نوروز و مهرگان – هیچ روزی را بدون کار نگذرانده‌ام. همواره، همان قدر غذا می‌خوردم که برای نگه‌داری و سلامتی

بدنم کافی بود زیرا دریافته بودم که انسان برای خوردن و خفتن آفریده نشده است. در سال ۴۰۹ قمری (۳۹۷ خورشیدی)، یک سال پس از آن که من به دربار سلطان محمود رفتم، عزم سفر به هند کرد و من نیز با او همراه شدم و از فرصت به دست آمده، استفاده کردم و زبان مردم آن دیار را یاد گرفتم. در آن جا توانستم بخشی از فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی را به فرهیختگان آن دیار معرفی کنم.

من به تحقیق و پژوهش، سخت علاقه مند بودم و تا به درستی موضوعی مطمئن نمی شدم، آن را نمی نوشتم.

من هیچ گاه از پرسیدن و پاسخ دادن روگردان نبوده ام و از آغاز زندگانی خویش، همیشه از کسان دانا و خرد ورز، بهره ها برده ام. پرسش، راه خردمندانه ی رسیدن به دانش و بینش است.

«همه چیز را همگان دانند و همگان از مادر زاده نشده اند». چه بسا نکته هایی که شما نمی دانید و دیگران می دانند یا آیندگان در خواهند یافت. جوانان نیز به نکته هایی توجه دارند که ممکن است پاسخ آن ها در هیچ کتاب و نوشته ای نباشد، این است که می گویم همیشه پرسشگر باشید و با پرسش های خود، راه های ورود به سرزمین ناشناخته های علم و دانش را کشف کنید.

من چند سالی از «ابوعلی سینا» بزرگ تر بودم ولی همیشه زیرکی و هوشمندی او را باور داشتم و او را بزرگ می شمردم.

ابوریحان و ریحانه

تفکر و تحلیل

۱- به نظر شما چه عواملی در موفقیت ابوریحان بیرونی، نقش بسزایی داشته است؟

۲- چرا این داستان را «زمزمه ی محبت» نامیده ایم؟

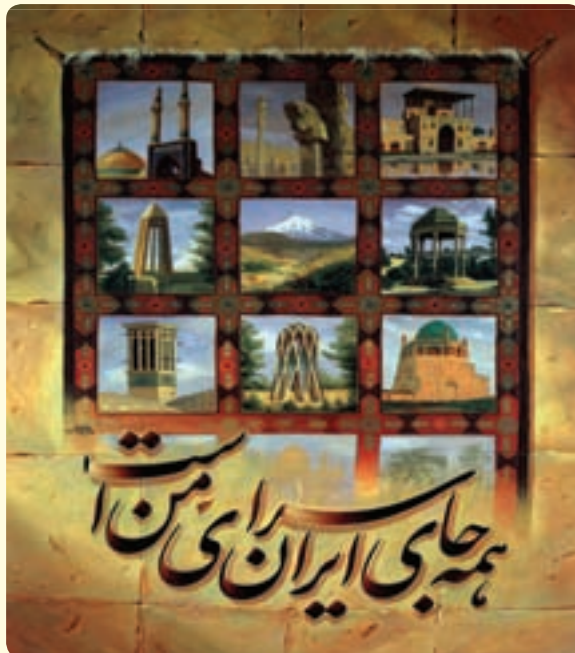
سرزمین من

تورا ای کهن بوم و بر، دوست دارم

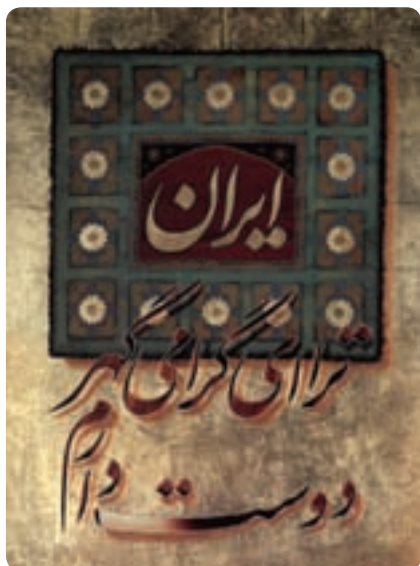
تورا ای کرامت‌نایه، دیرینه ایران زمین

... تورا ای کرامی وطن، دوست دارم

اخوان ثالث



امید ایران زمین



بزرگ و والا کسی است که در حادثه‌ها و تلخ‌گامی‌ها نشکند و راه‌گم‌نکند و هزمنده‌تر از او کسی است که از حادثه‌ها و دشواری‌ها پل‌بسازد برای رفتن و به مقصد رسیدن. ایران، همواره چنین بوده است. بر این سرزمین، تندبادها و طوفان‌ها وزیده‌اند. رویدادها و شکست‌ها، همسایه‌ی پیروزی‌ها و کامرانی‌ها، چهره‌نشان داده‌اند، اما در همی این نشیب و فرازها ایران و ایرانی مانده‌اند و

به سرفرازی الوند و دماوند و سهند با روحی به زلالی خزر و خلیج فارس و گسترده‌گی و صمیمیت کویرها بالیده‌اند.

تمدن بزرگ و درخشان و دیرینه‌ی ایران، مرهون و مدیون زنان و مردانی است که در موج خیز حادثه‌هایی هیچ هراس و یأس، به سمت ساحل آرامش و موفقیت شنا کرده‌اند و به مدد ایمان و اراده، این سرزمین را سربلندی و عزت بخشیده‌اند.

آن همه بزرگان حکیم و نویسنده و گوینده و دانشمند که از این سرزمین برخاسته‌اند، چنین

بوده‌اند. چه شب‌ها که به روز رسانده‌اند تا نام ایران بماند و عزت و سربلندی این سرزمین آسیب نیند. چه انسان‌هایی که در سرمای توان فرسای زمستان و گرمای طاقت‌سوز تابستان صبوری ورزیده‌اند تا مرزهای این سرزمین از گزند دشمنان مصون بماند.

هنوز صدای «آریوبرزن» و «آرش» و آوای «یا حسین» سرداران شهیدی چون چمران، همت، شیرودی و ... در دره‌های تنگ، کوهساران و آسمان ایران پیچیده است که دلیرمردان را به دفاع از ایران فرامی‌خوانند. هنوز در خرمشهر، قصر شیرین، سو سنگرد، مریوان و کران تا کران این خاک خدایی، زمزمه‌ی شهیدان و طنین تکبیر رزمندگان پاک‌باز بسیجی پیداست. بیش‌تر گوش بسپارید. این صدا، صدای همی خجره‌ها و صدای همی ایرانیان است که از سروده‌ی حکیم توس، فردوسی بزرگ شنیده می‌شود:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم بر، زنده یک تن مباد
دیغ است ایران که ویران شود کُنا م پلنگان و شیران شود

این سرزمین در شبانگاه خویش، مردان و زنانی را دیده است که در پرتو ماه یا سوسوی چراغی به مطالعه و اندیشه و نوشتن پرداخته‌اند تا مرزهای دانش و فرهنگ را بگسترند و جهان را بر مائده‌ی علم و تمدن مهمان کنند. بزرگانی چون خواجه نصیر، خواجه نظام‌الملک، غزالی، فارابی، ابوریحان، خوارزمی و ابن سینا از آن جمله‌اند. سخنوران بزرگی که گفته‌ها و سروده‌هایشان از دیوار بلند زمین و زمان گذشته و جهان را به اعجاب واداشته است، ساده و آسان به این عظمت و شکوه نرسیده‌اند.

نظامی عروضی سمرقندی در «چهارمقاله» وقتی فردوسی را می ستاید، می گوید: «بیست و پنج سال در آن کتاب مشغول شد و الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد و در غذوبت، به ماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است؟»

فردای این سرزمین به بزرگانی چون سعدی و رازی و فردوسی و مولوی نیازمند است. این سرزمین حاصل خیز باید گلستان و بوستان داشته باشد، قانون و شفا، التقسیم و اسفار و هزاران اثر علمی دیگر بیافریند. این کشور باید رابعه و پروین پرورد؛ انسان هایی که از فخرآوران این سرزمین باشند. آن چنان که پیامبر (ص) فرموده است: «علم اگر در ثریا باشد، مردانی از سرزمین فارس (ایران) بدان دست خواهند یافت».

پس نباید بگذاریم مشکل های گذرنده و نسیب های زمانه، گذشته را از یاد ما ببرد. ما امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند آنیم که از شکوه و غنای تاریخی خود الهام بگیریم. فردا از آن کسانی است که امروز غفلت و سستی نوزند و از دیروز و تجربه های گذشته بهره بگیرند. امروز نوبت شماست که با ایمان و عشق و فداکاری و سخت کوشی، فردا را بسازید. آینده را با سه چیزی توان ساخت: «تحصیل»، «تهدیب» و «ورزش».

و دیگر بار گوش به سخن حکیمانه ی حکیم توس بسپاریم که:

پس از کردگار جهان آفرین به تو دار و امید، ایران زمین

- ۱- تمدن و فرهنگ ایرانی مدیون چه کسانی است؟
- ۲- نظامی عروضی، شعر فردوسی را چگونه توصیف کرده است؟
- ۳- برای ساختن آینده‌ی ایران چه باید کرد؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل: به جملات زیر دقت کنید:

— در این سرزمین، مردان و زنان بزرگ زیسته‌اند.
حرف اضافه متمّم

— فردای این سرزمین، به بزرگانی چون سعدی و حافظ نیازمند است.
حرف اضافه متمّم

— فردا را یا سه چیز می‌توان ساخت.
حرف اضافه متمّم

«در»، «به»، «با»، «از» و ... **حرف اضافه** نام دارند. هرگاه حرف اضافه بر سر کلمه‌ها یا گروه کلمات پس از خود بیایند، به این گونه از کلمه‌ها یا گروه کلمات **متمّم** می‌گویند. متمّم مانند نهاد، مفعول، مسند، یکی از نقش‌های دستوری است که توضیحی بیش‌تر درباره‌ی جمله می‌دهد.

نکته‌ی دوم: برای نوشتن یک متن ادبی چه باید کرد؟ چه کنیم تا متنی زیبا، جذاب و اثرگذار بنویسیم؟

همان‌گونه که پیش‌تر خواندیم، استفاده از تشبیه، شبکه‌های معنایی، تشخیص، تضمین، تلمیح و دیگر آرایه‌های ادبی، متن را خواندنی و دل‌نشین می‌سازد.

آثار بزرگ ادبی با بهره‌گیری از همین زیبایی‌ها به‌وجود آمده‌اند. **پرورش و آفرینش زیبایی** در متن، از راه‌های زیر امکان‌پذیر است:

- ۱- استفاده از توصیف، تخیل و فضاسازی
 - ۲- بهره‌گیری از عناصر ادبی؛ مانند تشبیه، تشخیص، شبکه‌ی معنایی
 - ۳- ارتباط و انسجام متن
 - ۴- بهره‌گیری از آیات، روایات، سخنان زیبا، اشعار و امثال و حکم
- در درسی که خواندید، همه‌ی این عناصر دست به دست هم داده‌اند تا متن را دلکش و جذاب بسازند.

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی سه عنصر «تحصیل، تهذیب و ورزش» که مقام معظم رهبری آن‌ها را توصیه کرده است، گفت و گو کنید.
- ۲- هر گروه، جمله‌ای زیبا درباره‌ی ایران بسازد و درباره‌ی انتخاب بهترین آن‌ها در کلاس گفت و گو کند.
- ۳- درباره‌ی خدمات فردوسی، حافظ یا سعدی به زبان و ادبیات فارسی گفت و گو کنید.



- ۱- یکی از بندهای درس را بنویسید و حروف اضافه و متمم‌های آن را مشخص کنید.
- ۲- دو نمونه تشبیه در درس بیابید و ارکان آن‌ها را مشخص کنید.
- ۳- جدول صفحه‌ی بعد را کامل کنید.

گزاره					نهاد	جمله
مفعول	متمم	مسند	قید	فعل		
						ایرانیان، مردمی پاک‌نهاد و سخت‌کوش هستند.
						فردوسی بزرگ، شاهنامه را در طول بیست و پنج سال سرود.
						فردای ایران را با توکل و تلاش می‌سازیم.

۴- با استفاده از شیوه‌های پرورش متن، یک بند درباره‌ی «خلیج فارس» بنویسید.



۵- املا

برخی از غلط‌های املائی و شکل درست آن‌ها را در نمودار زیر می‌بینیم:

نادرست	درست
ازدهام	ازدهام
وحله	وهله
ترجیه	ترجیح
موّجّح	موجّه
راجِب / راجِ به	راجع به
سپاس‌گذار	سپاس‌گزار

آزاد

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

--۱
--۲
--۳
--۴

دانش های زبانی و ادبی



..... نکته ی اوّل :

.....

.....

.....

.....

..... نکته ی دوم :

.....

.....

.....

.....

کار گروهی



.....-۱

.....-۲

.....-۳



.....-۱

.....-۲

.....-۳

.....-۴

۵- انشا

قصه تکرار آرش

جنگ بجنگی نابرابر بود
جنگ بجنگی فوق باور بود
کیسه های خنک و خونی
خط مرزی را جدا می کرد
دشمن بد عهد بی انصاف
با هجوم بے امان خود
مرزها را جدا جدا می کرد
از میان آتش و باروت
می وزید از هر طرف، هر جا
تیرهای وحشی و سگش
موشک و خمپاره و ترکش
آن طرف، نصف جهان با مانک های آتشین در راه
این طرف، ایرانیان تنها
این طرف تنها سلاح جنگ، ایمان بود



خانہ نامی خاک و خون خوردہ
 محمد شیران و دلیران بود
 شہر خونین، شہر زخمی
 در غروب آفتاب خویش
 چشم در چشم افق می دوخت
 در دمان نامان نامی سوخت
 شہر، از آن سوی سنگرها
 شیر مردان را صدای زد:

«آی، ای مردان نام آور
 ای ہمیشہ نامستان پیروز
 بی کسان امروز
 فصلی از تکرار تاریخ است
 کربماند دشمن، از بر سو
 خانہ نامان تنگ خواهد شد
 نامان در دستر تاریخ
 کوچک و کم رنگ خواهد شد

خون میان سنگر آزادگان جوشید
 مثل یک موج خروشان شد
 کودکی از دامن این موج بیرون جست
 از گنبد آرزو ها دست
 چشم او در چشم دشمن بود
 دست او در دست مار نجاک

جنگ، جنگه نابرابر بود
 جنگ، جنگه فوق باور بود
 کودک تنها، بد روی خالریز آمد
 صد هزاران چشم، قاب عکس کودک ما شد
 خط دشمن، کج و سگ کردان
 چشم ما از این و آن پرسان؛
 یکت این کودک!۹

او چه می خواهد از این میدان!۹

صحیحی جانبازی است این جا!۹

یا زمین بازی است این جا!۹

دشمنان کور دل، اما
 در دلش خورشید ایمان رانمی دیدند
 تیغ آتش خیزه دستان «رانمی دیدند
 در نگاهش خشم و آتش رانمی دیدند
 بر کانش تیر «آرش» رانمی دیدند
 در کفش خون سیاهش «رانمی دیدند
 کوه کعبه با نفض خود را خورد
 چشم دشمنان دشمن کرد
 با صدای صاف و روشن گفت:

«آی ای دشمن!

من حسین کوچک ایران زمین هستم
 مانند ماهی شومستان را در کین بستم
 مثل کوهی آبنین بستم».

ناله‌مان بگیر پر واکرد
 در میان آتش و باروت غوغا کرد



کودکی از جنس نارنجک
در دامن مائیک بافتاد...



لحظه ای دیگر
از مقام مائیک بافتنا
تقی از خاکستر خاموش
ماند روی دست های دشت
آسمان از شوق، و فمی زد
شکر خرمشهر، کف می زد
شهر یکبار در به خویش آمد
چشم اشک آلوده را واکرد
بر فراز کسبندی زیبا
در سه رنگ جاودان ما
قصه ای تکرار آرزش را،
باز هم خواند و مفاشا کرد.

کودکی از جنس نارنجک، محمد کو درزی و میرزئی، با اندکی تغییر و تغییر

- ۱- کدام قسمت از درس، اشاره به شهید «حسین فهمیده» دارد؟
- ۲- درباره‌ی این سطر شعر «آن طرف نصف جهان، با تانک‌های آتشین در راه»، توضیح دهید.
- ۳- به نظر شما امروزه چگونه می‌توان به ایران عزیز و بزرگ خدمت کرد؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اوّل : به عبارت‌ها و جمله‌های زیر توجه کنید :

الف :

- کیسه‌های خاکی و خونی
- موشک و خمپاره و ترکش
- تیرهای وحشی و سرکش
- گیج و سرگردان

ب :

- باز هم خواند و تماشا کرد.

- امروز هم به مدرسه آمدیم و درسی تازه خواندیم.

به نظر شما، کاربرد حرف «و» در عبارت‌ها و جمله‌های بالا چه تفاوتی با یکدیگر دارد؟

در جملات قسمت «ب»، حرف «و» دو جمله را به هم پیوند داده است اما در عبارت‌های قسمت

«الف»، «و» میان دو یا چند کلمه قرار گرفته و آن‌ها را به هم پیوسته است.

همان گونه که می‌بینید، «و» در عبارت‌های بخش «الف»، دو یا چند کلمه را به هم پیوند داده

است. به این نوع «و»، واو عطف می‌گویند.

در جمله‌های بخش «ب»، «و» دو جمله را به هم ربط داده است. به این نوع «واو» که معمولاً پس از فعل می‌آید و دو جمله را به هم می‌پیوندد، **حرف ربط** یا **پیوند** می‌گویند.

نکته‌ی دوم: شعری که خواندیم، سرشار از روح قهرمانی و پهلوانی است و ما را به شجاعت، رشادت و دلاوری فرا می‌خواند و حس میهن‌دوستی را در ما برمی‌انگیزد. به این گونه سروده‌ها، که دارای آهنگ شکوهمند، استوار و پرصلابت است **شعر حماسی** می‌گویند. شاهنامه‌ی فردوسی یکی از بزرگ‌ترین نمونه‌های حماسی ادبیات ایران و جهان است.

ادبیات پایداری که مقاومت، دلاوری و شجاعت مردم را در مقابل هجوم بیگانگان توصیف و ترسیم می‌کند، بخشی از ادبیات حماسی به‌شمار می‌آید.

کار گروهی

- ۱- شباهت حسین فهمیده و آرش کمان‌گیر در چیست؟ گفت و گو کنید.
- ۲- به کمک اعضای گروه، متن درس را به صورت نقالی، در کلاس اجرا کنید.
- ۳- درباره‌ی ویژگی‌های حماسی این شعر، گفت و گو کنید.



۱- با هریک از گروه کلمات زیر، جمله‌ای زیبا بنویسید.

- موج خروشان
- خورشید ایمان
- دشمن بد عهد بی انصاف
- سلاح جنگ
- قاب عکس

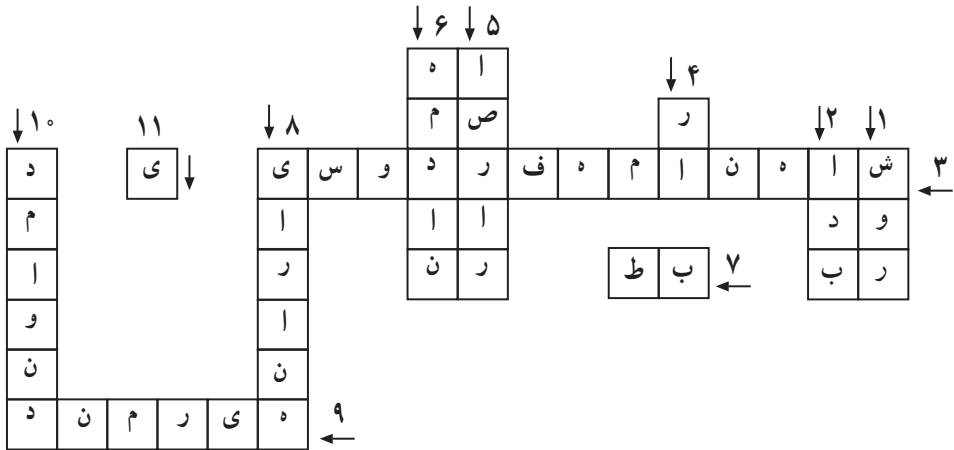
۲- دو جمله که واو عطف و دو جمله که، واو ربط دارند از درس «امید ایران زمین» بیابید و

بنویسید.

۳- دو نمونه از زیبایی‌های ادبی درس را پیدا کنید و بنویسید.

۴- برای کلمات جدول زیر، سؤال‌های مناسب طرح کنید.

- (۱)
- (۲)
- (۳)
- (۴)
- (۵)
- (۶)
- (۷)
- (۸)
- (۹)
- (۱۰)
- (۱۱)



تشخیص شکل املائی درست «کلمات هم‌آوا» به کمک معنا و کاربرد آن‌ها در جمله، امکان‌پذیر است. به معنا و املائی صحیح واژه‌های زیر توجه کنید:

عمل: کار	امل: آرزو
امارت: فرمانروایی	عمارت: آباد کردن
منسوب: نسبت داده شده	منسوب: گمارده شده
مستور: پوشیده شده	مسطور: نوشته شده
صفیر: صدا و صوت	سفیر: فرستاده



شعرخوانی

ایران

۱ بار نخت دیدم ایران باستان را
ایران کا دیان را، ایران راستان را
بار نخت دیدم شرفدیی ری
شهری که ابن سینا بوده است در بروی
دیدم بخت شیراز، شیراز هی جهان است
حافظ به باغ و بستان چون بوی گل نمان است
شب تا سحر نشستم با پیردان سعدی
آرام جان من بود شعر روان سعدی
۵ بزم سخن به پاشد در توس باستانی
از شاهنامه خواندم ایات پهلوانی
آهسته پاندام در کوچه باغ ختیم
بیریز روشنی بود آن جا چراغ ختیم
در راه سوی تبریز آمد به خاطر من
شهر کمال، عاشق، سوز فراق میهن
ای صاحب سخاوت رود دمان کارون
بادا تو را درودی از رودبار سیحون
علی باباجان، شاعر تاجیکستانی



حکایت

راه مهتری

امیر خراسان را پرسیدند که تو فردی فقیر و بی چیز بودی و شغلی پست داشتی،
به امیری خراسان چون افتادی؟
گفت: روزی دیوان «خَنظله‌ی بادغیسی» همی خواندم، بدین دو بیت رسیدم:

مستری کربه کام شیرد است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یابزرگی و غز و نعمت و جاه یا چو مردانست مرگ رویاروی

داعیه‌ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم،
راضی نتوانستم بود. دارایی‌ام بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم.
به دولت صفاریان پیوستم. هر روز بر شکوه و شوکت و لشکر من افزوده می‌گشت
و اندک اندک کار من بالا گرفت و ترقی کرد تا جمله خراسان را به فرمان خویش
درآوردم. اصل و سبب، این دو بیت بود.

چهار مقاله، نظامی عروضی

ادبیات جهان

چون چراغِ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانانِ عجمِ جان من و جان شما
حلقه کرد من ز نیند، ای پیکرانِ آب و گل آتشی در سینم دارم از نیاکان شما
علامه محمد اقبال لاہوری، شاعر پاکستانی



آرزو

پیش از هر چیز برایت آرزومندم که به خوبی‌ها عشق بورزی
و نیکان و نیلویی‌ها نیز به تو روی بیاورند.
آرزو دارم دوستانی داشته باشی،
برخی نادوست و برخی دوست دار
که دست کم، یکی در جمعشان
مورد اعتمادت باشد.
چون زندگی بدین گونه است،
برایت آرزومندم که دشمن نیز داشته باشی،
نه کم و نه زیاد، درست به اندازه،
تا گاهی باوره‌هایت را مورد پرسش قرار دهد،
که دست کم یکی از آن‌ها اعتراض، بحق باشد،
تا زیاده به خودت غره نشوی.
هم چنین، برایت آرزومندم صبور باشی
نه با کسانی که اشتباهات کوچک می‌کنند
که این کار ساده‌ای است
بلکه با کسانی که اشتباهات بزرگ می‌کنند.



امیدوارم به پرنده‌ای دانه‌دهی و به آواز مرغ سحری گوش کنی
وقتی که آوای سحرگاهی‌اش را سرمی‌دهد.
چرا که از این راه

احساسی زیبا خواهی یافت، به رایگان.
امیدوارم که دانه‌ای هم بر خاک بیفشانی،
هرچند خرد بوده باشد

و با رویدنش همراه شوی
تا دریایی چه قدر زندگی در یک درخت جریان دارد.
آرزومندم اگر به پول و ثروتی رسیدی،
آن را پیش رویت بگذاری و بگویی: این دارایی من است.
فقط برای این که آشکار شود کد امتان ارباب دیگری است!

آری، پول ارباب بدی است انا خد متکزار خوبی است.

و در پایان برایت ای مهربان، آرزومندم
همواره دوستی خوب و یک دل داشته باشی
تا اگر فردا آزرده شدی یا پس فردا شادمان گشتی،
با هم از عشق سخن بگویید و دوباره شکوفا شوید.

ویکتور هوگو، باندرکی تغییر

- ۱- چرا شاعر می گوید : «انسان باید دشمن هم داشته باشد»؟
- ۲- چرا پول ارباب بدی است ولی خدمتگزار خوبی است؟
- ۳- اگر شما به جای شاعر بودید برای دوستانتان چه آرزوهای دیگری داشتید؟
- ۴-

دانش های زبانی و ادبی



در فارسی اول و دوم راهنمایی با مفهوم «ترجمه» و «جابه جایی اجزای جمله» در ترجمه آشنا شدیم. معمولاً یک متن را به دو شکل می توان ترجمه کرد :

۱- ترجمه ی تحت اللفظی :

هرگاه درست زیر هر کلمه، ترجمه ی آن را بیاوریم به آن ترجمه ی تحت اللفظی می گویند.

به عبارات زیر توجه کنید :

لا	تَقْنُطُوا	مِنْ	رَحْمَةِ	اللَّهِ
↓	↓	↓	↓	↓
نا امید نشوید	از	رحمت خدا		

They visit their relatives and friends. : آن ها ملاقات می کنند خویشاوندان و دوستانشان را

↓	↓	↓	↓	↓
آن ها	ملاقات می کنند	شان	خویشاوندان	دوستان
			و	

۲- ترجمه ی ساده یا روان : در این نوع، به جای ترجمه ی کلمه به کلمه، ترجمه ی جمله را روان

و ساده مطابق زبانی که به آن ترجمه می شود، می آوریم.

مثلاً ترجمه ی روان دو جمله بالا این گونه می شود :

۱- از رحمت خدا ناامید نشوید.

۲- آن ها خویشاوندان و دوستانشان را ملاقات می کنند.

همان گونه که پیش تر خواندید در ترجمه ی روان، جای اجزای جمله تغییر می یابد.



- ۱- درباره‌ی مهم‌ترین و زیباترین نکته‌ی درس، گفت و گو کنید.
- ۲- درباره‌ی سه آرزوی مهم خود و راه رسیدن به آن‌ها، گفت و گو کنید.
- ۳- درباره‌ی «ویکتور هوگو» و آثار دیگر او، گفت و گو کنید.
- ۴-



- ۱- چه عنوان‌های دیگری برای این درس پیش‌نهاد می‌کنید؟ آن‌ها را بنویسید.
- ۲- آرزوهای نویسنده را در یک بند به نثر روان بنویسید.
- ۳- جمله‌های زیر را یک بار تحت‌اللفظی و یک بار روان ترجمه کنید.
الف) وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْهُاً مَّحْفُوظاً (انبیاء، ۳۲).
ب) صِلْ مَنْ قَطَعَكَ (پیامبر اسلام (ص))

پ) I do my homework at home every day.

ت) They say their prayers in the morning.

- ۴- برای هر کدام از واژه‌های زیر، یک مترادف بنویسید.
صبور، آوا، رایگان، غره، زندگی
- ۵- متضاد کلمات زیر را از درس پیدا کنید و بنویسید.
نفرت ، ناشکیب ، درشت ، فقر ، غمناک
- ۶- انشا

- ۱- خوب خواندن انشا و رعایت مکث و درنگ، بسیار با اهمیت است. پس از اصلاح و دوباره‌نویسی متن، درست خوانی آن را تمرین کنید.
- ۲- مطالعه‌ی آثار ادبی بزرگان ایران و جهان، برای تقویت نویسندگی، بسیار ضروری است.